

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

خلاصه مباحث گذشته

عرض کردیم که عده زیادی از فقها مکاسب را به اقسام ثلاثه - مکاسب محرمة، مکروهه و مباح - تقسیم کرده اند. مرحوم شیخ فرمودند که ما برای مستحب و واجب هم می توانیم مثال بنیم . برای مکاسب مستحب، به زراعت و رعایت مثال زدند و برای مکاسب واجب، به صناعاتی که زندگی و نظام معیشتی مردم بر او توقف دارد مثال زدند.

عرض کردیم که این بیان مرحوم شیخ هم نسبت به قسمت استحبابی آن و هم نسبت به مثال برای وجوبی آن، محل اشکال است. و خلاصه اشکال این بود که در باب زراعت، خود زراعت مستحب است و لو اینکه انسان نخواهد کسبی و معامله ای روی آن انجام دهد، خود عمل زارع، که توکل بر خداوند را زیاد می کند، اعتماد به نفس می آورد، صبر می آورد و آثار زیادی بر آن مترتب هست، خود این عمل استحباب دارد و فقها فرمودند ما دلیلی نداریم که کسب از این راه هم استحباب داشته باشد . اما وقتی به روایاتی که در باب زراعت وارد شده مراجعه می کنیم می بینیم که حتی کسبی که از راه زراعت هست در نظر شارع نیز مطلوبیت دارد، در نظر شارع روایات زراعت اکثراً دلالت دارد بر اینکه، خود زراعت کردن یک عملی است که مطلوبیت دارد.

روایت دال بر استحباب تکسب از زراعت

اما یک روایت پیدا کردیم که در آن روایت استفاده می شود، که مالی که از راه زراعت هم بدست می آید، این مال بر اموال دیگر رجحان دارد، در نتیجه برای مثال استحباب و بعنوان کسب مستحب، می شود به این زراعت مثال زد، مثلاً در کتاب کافی، ج 5، کتاب المعیشه، باب فضل الزراعه، اصلاً یک بابی داریم که خود زراعت فضیلت دارد، روایات زیادی نقل می کند «ان الله اختار للانبياء الحرث و الزرع» خداوند حرث و زرع را برای انبیاء اختیار فرموده، یا در روایتی داریم «ان الله جعل ارزاق الانبياء في الزرع» رزق اینها را در کشاورزی قرار داده، اکنون بگوییم به یک دلالت لزوم بین بالمعنی الاعم، مثلاً دلالت کند کسبی که از این راه بدست می آید این کسب هم استحباب دارد، این احتمال درست است،

اما روایتی که به روایت مطابقی دلالت کند بر اینکه کسبی که از این راه بدست می آید یک کسب مستحبی است، این روایت است؛ در همان باب، از امام صادق (ع) سوال شده - البته در سند خبر سکونی است، که سکونی محل ایراد است، اما چون بحث استحباب است و تسامح در ادله سنن جاری است مشکلی ندارد - «سُئِلَ النَّبِيُّ» امام صادق فرمودند که از پیامبر سوال شد «اي المال خير» کدام مالی خیر است؟ پیغمبر فرموده «قال الزرع زرعه صاحبه و اصله و ادا حقه يوم حصاده» آن زرعی که زارع انجام می دهد و بعداً زکاتش را هم می پردازد . روایات دیگر ظهور در این داشت که این عمل، عملی خوبی است انسان برود و زراعت کند، اما این می گوید «اي المال خير» کدام مالی مال طیب و خوبی است و این دیگر معنایش این است که پولی که از این راه بدست می آید اگر این فروخته شود، این خریداری بشود کسبی روی این انجام شود، تماماً عنوان خیر را دارد. لذا به نظر ما این روایت می تواند دلالت کند بر این که کسبی که از راه زراعت هست و مالی که از راه زراعت است، این هم عنوان

بررسی مثال مکاسب واجب

در آن مثال واجب مرحوم شیخ به صناعات و واجبات نظامیه مثال زدند - واجبات نظامیه یعنی واجباتی که نظام زندگی و معیشت مردم بر این واجبات توقف دارد - .

اشکال مترتب بر مکاسب واجبه

آنجا هم اشکال شد که آن مقداری که ما دلیل داریم، قیام به این صناعات واجب است، یعنی باید یک کسی طبابت کند، اما پولی که از این راه بدست می آورده این واجب نیست بلکه خود قیام به این صناعات واجب است. آنوقت در اینجا اشکالی وجود دارد و آن این است که اگر قیام به این صناعات واجب است و علت وجوبش هم این است که اگر کسی عهده دار این امور نشود زندگی مردم مختل می شود، پس این لازمه اش این است که انسان باید مجانی هم انجام دهد، بالاخره اگر الان کسی طبابت نکند مردم از بین می روند و کسی هم نیست که به او پول بدهد، پس باید انجام دهد.

اگر قیام به اینها واجب است پس باید حتی به عنوان مجانی انجام دهد. آنوقت از آنطرف اشکال این است اگر بگوییم این واجبات نظامیه به نحو مجانی انجامی می گیرد، طبیب مجانی کار کند، نانوا و نجار مجانی کار کنند و آنچه که زندگی مردم به آن تقوم دارد رایگان باشد، خود همین اختلال بوجود می آورد، **فکیف الجمع بینهما**، از یک طرف می گوییم آن مقداری که لازم است قیام به این امور است حتی اگر مجانی باشد، از طرفی می گوییم اگر بخواهد مجانی باشد خود مجانیت اختلال بوجود می آورد.

جمع میان دو اشکال

اینجا برای جمعش باید این طور گفت که اگر ما بگوییم مجانیت تعیین دارد و واجبات نظامیه مقید است به اینکه حتماً مجانی باشد، این اختلال بوجود می آورد. و الا اگر مجانی بودن قیدش نیست بلکه می گوییم آن عنوانی که مطلوب و واجب است عنوانی است قدر جامع بین مجانیت و غیر مجانیت، طبیب وقتی طبابت می کند چه پول بگیرد و چه نگیرد، قدر جامع بین این دو صورت عنوانی است که آن عنوان، عنوان لزوم دارد. اینچنین بگوییم که اگر مجانیت تعیین داشت، این اشکال و اختلال نظام لازم می آمد. لکن نکته ای که وجود دارد این که در این واجبات نظامیه باز بعنوان خودشان هم واجب نیست، یعنی از نظر شرعی دلیلی نداریم که طبابت بعنوان خودش واجب است، بلکه این مقدمه است برای حفظ نظام زندگی مردم و چون حفظ نظام زندگی مردم لازم است این هم مقدمه آن است. آنوقت می رود در این بحث که اگر گفتیم مقدمه واجب، واجب است، شرعاً اینجا واجب می شود. اگر هم مقدمه واجب واجب باشد، باز طبابت واجب نمی شود. این نکات را دقت بفرمایید.

اشکالات وارد بر مکاسب واجبه

مرحوم شیخ برای مکاسب واجبه و کسب واجب مثال می زنند به واجبات نظامیه، ما می گوییم این چند اشکال دارد **اشکال اول** اینکه کسب در اینجا واجب نیست قیام به این امور واجب است. **اشکال دوم** این است که قیام به این امور به چه عنوان واجب است، وجوب نفسی است یا وجوب غیری؟ وجوب غیری دارد، وجوب غیری یعنی وجوب مقدماتی. **اشکال دیگر** این است که در باب واجب مقدمیه و واجبات غیری، بعنوان المقدمیه تازه واجب می شود. یعنی طبابت من حیث هی، هی اصلاً وجوب ندارد. طبابت من حیث هی واجب نیست، بعنوان اینکه مقدمه است برای حفظ نظام، بعنوان المقدمیه عنوان

و جواب را پیدا می کند، پس نتیجه این می شود که ما برای کسب واجب مثالی نداریم و این اشکالات وارد می شود .

احتمال مصادیقی برای کسب واجب

اگر کسی اشکال کند و بگوید که ما مواردی داریم که کسب واجب است . کجا ؟ الان کسی زن و بچه دارد باید به اینها نفقه دهد. می تواند کار کند و خرج اینها را در بیاورد، واجب است که کار کند برای انفاق و نفقه دادن، این یک. مورد دوم: کسی مدیون است، برای اداء دینش می تواند کار کند . این هم باید برود کار بکند و پول در بیاورد و دینش را ادا کند . آیا این نمی تواند مثال برای کسب واجب باشد؟

ردّ احتمال

جواب این است که همان اشکالاتی که در آنجا هست در اینجا هم می آید، یعنی اگر کسی رفت کسب کرد برای اینکه نفقه بدهد، باز هم عنوان مقدمیت را پیدا می کند، خود این کار و کسب بالاصاله واجب نیست بلکه مقدمه برای نفقه دادن و یا اداء دین است، ما می توانیم بگوییم کسب واجب زیاد است. اگر کسی نذر کند که کسبی را انجام دهد. این کسب برای او واجب می شود و وجوبش هم وجوب بالنذر است، قسم می خورد برود کار کند، کار کردن واجب است، ولی تمام اینها کسبی است که وجوبش یک وجوب تبعی یا مقدماتی است، اما وجوب بالاصاله ندارد.

اقسام مکاسب در کلام سلّار (ره)

عرض کردم که مرحوم شیخ فرمودند کثیری از فقها اقسام مکاسب را ثلاثه قرار دادند، اما برخی دیگر از فقها فرمودند مکاسب پنج قسم است، یک نظر دیگر این است که گفتند مکاسب چهار قسم است - که آن قول نادری است - کسانی که مکاسب را پنج قسم قرار دادند؛ سلّار در کتاب مراسم فرموده «المکاسب علی خمسہ اضرب» مکاسب پنج قسم است. «واجب و ندب و مکروه و مباح و محذور» یعنی ممنوع. «و اما الواجب فهو کل حلال بیعه أو الاحتراف به» واجب، هر چیزی است که بیعش حلال است، احترام، از همان حرفه و صنعت می آید. صنعت گری به آن حلال باشد «إذا کان لا معیشه للانسان سواه»، مثلاً کسی است که غیر از نجاری هیچ کار دیگری بلد نیست، می فرماید این جزء کارهای واجب و مکاسب واجبه می شود. «و اما الندب» مکاسب مستحب چیست؟ مثالی که ایشان برای مستحب می زند با مثالی که شیخ برای مستحب زد فرق دارد «فهو ما یکتسب به علی عیاله ما یوسع به علیهم». اگر کسی برای عیلوله و عائله خودش کار بیشتری انجام دهد، پول بیشتری در بیاورد تا قدری زندگی اینها را توسعه بدهد. سلّار در کتاب مراسم می گوید این جزو کسبهایی مستحب است. «و اما المکروه» کسب مکروه چیست «فان یکتسب محتکراً» برود چیزی را برای احتکار بخرد، جنسی در بازار کم است، آن را برای احتکار بخرد. این یک. «أو له عنه غناء و یحمل به مشقة» جنسی را بخرد که به هیچ وجهی نه خودش و نه عائله اش به آن نیاز ندارد. و با خرید این، مشقتی هم بر خودش تحمیل کند. «و اما المباح فان یکتسب ما لا یضره ترکه ولا یقیم باوده»، اود، با الف است. کسب مباح این است که برود چیزی بخرد که اگر ترک می کرد ضرری نداشت «ولا یقیم باوده» یعنی روزنه ای را پر نمی کند، اود به معنای اعوجاج است «اقام اوده یعنی یقیم اعوجاجه» اگر چیزی کج باشد انسان بیاید آن را راست کند، عرب می گوید «اقام اوده». این یک کنایه است یعنی خلاصه مشکلی را هم حل نمی کند.

«و اما المحذور» یعنی کسب حرام «فان یکتسب مال لینفق فی الفساد» مالی را بخرد برای این که در فساد استفاده کند، «أو یحترف بحرام» صنعتی را برای حرام بکار ببرد. این پنج قسم مکاسب است که سلّار مقسم را مکاسب قرار داده و این مثال ها را زده.

کلام و تقسیم شهید اول

در کتاب لمعه بین تجارت و موضوع تجارت فرق گذاشته و گفته ما یک عنوان تجارت و کسب داریم و یک عنوان ما یکتسب به داریم، که موضوع تجارت همان ما یکتسب به است، اعیان خارجی، منافع و اینها را ما یکتسب به یا موضوع تجارت می گویند. مرحوم شهید اول در متن لمعه، گفته اند موضوع تجارت یعنی ما یکتسب به سه چیز است؛ محرم و مکروه و مباح. اما خود تجارت و کسب که فعل انسان است و فعلی است که بر این شیء خارجی اعمال می شود، این تجارت را به احکام خمس تقسیم کرده و فرموده تجارت پنج قسم است و احکام خمس تکلیفیه را دارد.

تقسیم مکاسب در کلام مرحوم علامه

مرحوم علامه در کتاب قواعد، مقسم را بجای مکاسب متاجر قرار داده و فرموده «تنقسم بانقسام الاحکام الخمسه». پنج قسم است. واجب آنی است که «ما یتحتاج علیه الانسان لقوته»، چقدر مثالها بین فقها فرق می کند، می گوید واجب آن است که انسان برای قوت و غذای خود و عیالش کسب کند. مندوب چیست؟ «ما یقصد به التوسع علی العیال او رفع الحوائج» آن که قصد شود با آن توسعه بر عیال یا احتیاجات دیگران را برطرف کند. معامله مباح چیست؟ «یقصد به الزیاده فی المال» آنجایی که انسان از راه شرعی و معاملات شرعیه مالش را زیاد کند این جزو معاملات مباحه است. مکروه چیست؟ مکروه، معاملات طلا و نقره است، بیع اکفان است، خود معامله این کالا و پولی که از این راه بدست می آید. معامله محذور و ممنوع چیست؟ «یشتمل علی وجه قبیح» اگر معامله مشتمل بر وجه قبیح باشد، انسان برود پولی بدست بیاورد برای این که فساد و کار حرامی کند این ممنوع می شود. کلام محقق در شرائع را گفتیم که تقسیم کرده به سه قسم، سائر در مراسم تقسیم کرده به پنج قسم، علامه در قواعد به پنج قسم، شهید در لمعه به پنج تقسیم کردند، یعنی اینهایی که آمده اند مکاسب را هم به پنج قسم تقسیم کرده اند تعداد کمی نیستند.

تقابل نظریه شهید ثانی با مقدس اردبیلی

اینجا یک نظری را شهید ثانی در مسالک دارد، شهید ثانی می گوید تقسیم مکاسب به ثلاثه احسن است از تقسیم مکاسب به خمس. یک نظری را مرحوم مقدس اردبیلی دارد، ایشان بر عکس شهید ثانی می فرماید تقسیم مکاسب به خمس احسن است از تقسیم به ثلاثه. حالا این دو را باید اجمالا بررسی بکنیم. مرحوم شهید ثانی در مسالک در شرح عبارت محقق فرموده «کل من التقسیمین حسن»، هر کدام از این دو تا تقسیم - تقسیم به ثلاثه و خمس - حسن است اما تقسیم به ثلاثه احسن است.

وجه احسن بودن

حالا وجه احسن بودن چیست؟ وجه احسن بودن و اصلا فرق اساسی بین ثلاثه و خمس، در این است که در تقسیم ثلاثه یعنی تقسیم تثلیثی، محور، ما یکتسب به است، یعنی همین عین خارجی یا منفعت خارجی یا عمل خارجی، اما ملاک در تقسیم به احکام خمس، فعل مکلف است، فعل مکلف به اعتبار عوارضی که عارضش می شود. فرق این دو چیست؟ عین خارجی یک خصوصیت همراه خودش دارد، خمر یک خصوصیت قبیح همراه خودش دارد، آلات قمار همینطور، میته و نجس همینطور، آنچه که عین یا منفعت یا عمل است یک خاصیت همیشگی خودشان را دارند. اما فعل مکلف، بگوییم آقا برای چه معامله می کنی؟ یکی می گوید برای اینکه زندگیم را توسعه دهم. دیگری می گوید نعوذ بالله می خواهم فساد کنم. هر مقدار عوارضی که تصویر شود می تواند عارض بر فعل شود. لذا مرحوم شهید در مسالک نتیجه می گیرد که چون ما یکتسب به، یک خصوصیت

مربوط به خودش را دارد اما تقسیم تخمیزی و پنجگانه به اعتبار عوارض لاحق است و این عوارض هم همیشه در حال تغییر است لذا فرمودند تقسیم به اعتبار تثلیث اولی است از اعتبار تخمیس.

و صلی الله علی سیدنا محمد و آله الطاهرین.